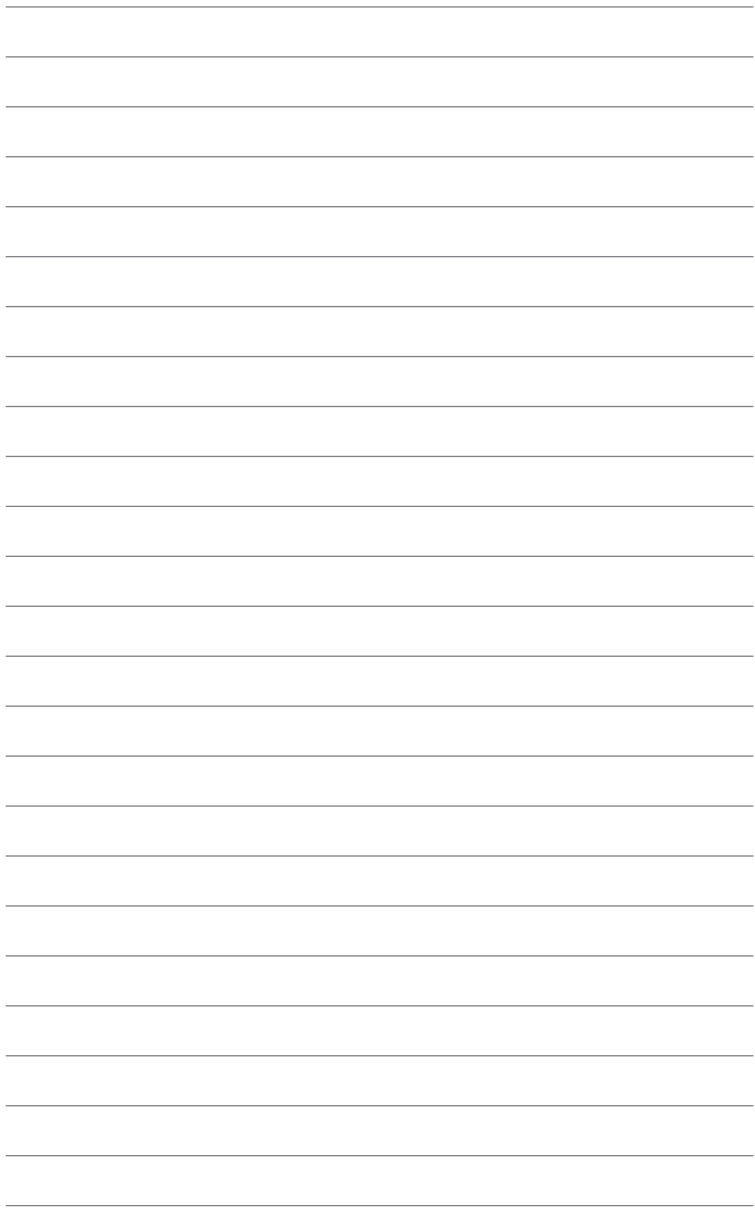


خدا چون سلام به روی ماهت...

بدببیری‌های مکس کرامبلی استاد حقه‌بازی



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



بدیاری‌های

گرامسین

فحس

استاد حقه‌بازی

ریچل رنی راسل
امیرحسین دانشورکیان

سرشناسه: راسل، ریچل رنی، ۱۹۶۱-م. Russell, Rachel Renee

عنوان و نام پدیدآور: بدیاری‌های مکس کرامبلی: استاد حقه‌بازی

ریچل رنی راسل؛ مترجم: امیرحسین دانشورکیان

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ۲۵۷ ص: مصور ۱۴/۵x۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸۰۶۰۰۴۶۲۰۷۲۹۰۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: The Misadventures of Max Crumby 3: Masters of Mischief, c2019

یادداشت: گروه‌سنی: ج.

موضوع: داستان‌های فکاهی مصور

موضوع: Comic books, Strips, etc.

موضوع: مدرسه‌ها - داستان

موضوع: Schools = Fiction

موضوع: داستان‌های طنزآمیز انگلیسی

موضوع: Humorous stories, English

شناسه‌ی افزوده: دانشورکیان، امیرحسین، ۱۳۷۱-م.

ردمبندی دیویی: ۷۴۷/۵۱

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۸۹۶۸۳۳۳

۷۱۱۷۷۰۱



انتشارات پرتقال

بدیاری‌های مکس کرامبلی: استاد حقه‌بازی

نویسنده: ریچل رنی راسل

مترجم: امیرحسین دانشورکیان

ویراستار ادبی: سیده سودابه احمدی

ویراستار فنی: فاطمه داوودی - سهیلا نظری

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / مهدیه عصارزاده - سحر احدی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم

شابک: ۹۷۸۰۶۰۰۴۶۲۰۷۲۹۰۰

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لایتنوگرافی و چاپ: پرسیکا

صحافی: مهرگان

قیمت: ۴۳۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porthaal.com



kids@porthaal.com

تقدیم به حقہ باز بزرگ...

د.ا

بدبیارهای مکس کرامبلی

(نکات مهمی که لازمه در صورت مفقودالاثر شدن من بدونین)

۱. گیر افتادن در زباله‌دان مرگ!

۲. دهن گشادم دوباره کار دستم داد

۳. من و ارین... ارین و من

۴. کمک! هوش سگ مرگبار زباله‌دونی اینجا است!

۵. بحران در پارکینگ

۶. یه وانت بدبختی

۷. سفر پرخطر پشت‌وانتی

۸. زنده باد، سواران شب!

۹. دوچرخه رو بذار... و برو!

۱۰. یواشکی وارد شدم و سگته کردم!

۱۱. لطفاً از اتاقم برین بیرون!

۱۲. ببخشید، اما بابام خونه نیست

۱۳. جیگانه‌ی مهمان ناخوانده

۱۴. پسر دایناسوری و دختر تک‌شاخ

۱۵. بازگشت به ~~جیگانه~~ جرم مدرسه

۱۶. امتحان می‌کنیم! صدا می‌آد؟!

۱۷. دزدی، تهدید و خشونت

۱۸. اعتراف کنم داستان می‌شه!

۱۹. چه فکر افتضاحی! بیا انجامش بدیم!

۲۰. استاد حقه‌بازی!

۲۱. انتقام قایم باشک بازی

۲۲. غریبه‌های خطرناک!

۲۳. مبارزه در موتورخانه!

۲۴. سیفون! بدببیری زجرآور دیگری از مکس کرامبلی



۱. گیر افتادن در زباله‌دان مرگ!

می‌دونستم مدرسه رفتن قراره خیلی سخت باشه اما هیچ وقت انتظارش رو نداشتم که با **لباس شاهزاده‌ی یخ و چکمه‌های موتورسواری** توی زباله‌دونی‌ای پر از **آشغال‌های بوگندو زنده به‌گور** بشم.

چی؟ **خوش** می‌گذره؟! ولم کنین بابا!

زندگی **آبرقهرمانی**م بوی **گند** گرفته!

البته این بوی **گندی** که می‌آد بوی زباله‌دونی، بوی گند زندگی‌م نزده بالا. **اما به هر حال...!**

فقط **یه چیز** از **نصفه شب گیر افتادن** توی **زباله‌دونی** کثیف **مدرسه‌مون ضایع‌تره**، اون هم **گیر افتادن همراه با اِریِن مدیسونه**، نابغه‌ی دوست‌داشتنی کامپیوتر و **باهوش‌ترین بچه‌ی کل مدرسه**. **نه خیر! هیچ هم ازش خوشم نمی‌آد!**

هر لحظه ممکنه **گیر** مأمورهای **پلیس** بیفتیم و به‌خاطر ورود بی‌اجازه، خسارت مالی و چندتا **جرم دیگه** سر از **زندون** دربیاریم!



زمان جمع آوری	پ پ
دوشنبه ۱۰ صبح جمعه ۲ بعد از ظهر	پالایش پسماند

زباله دان

بالاخره فرصتش پیش اومد که یه ابرقهرمان واقعی بشم
و این رو ~~نجات بدم~~ و تا دیر نشده خودمون رو از این
زباله دونی بکشم بیرون!

اگه این اتفاق یکی از صحنه های کامیک بوک ابرقهرمانی
مورد علاقه من بود، این شکلی می شد:

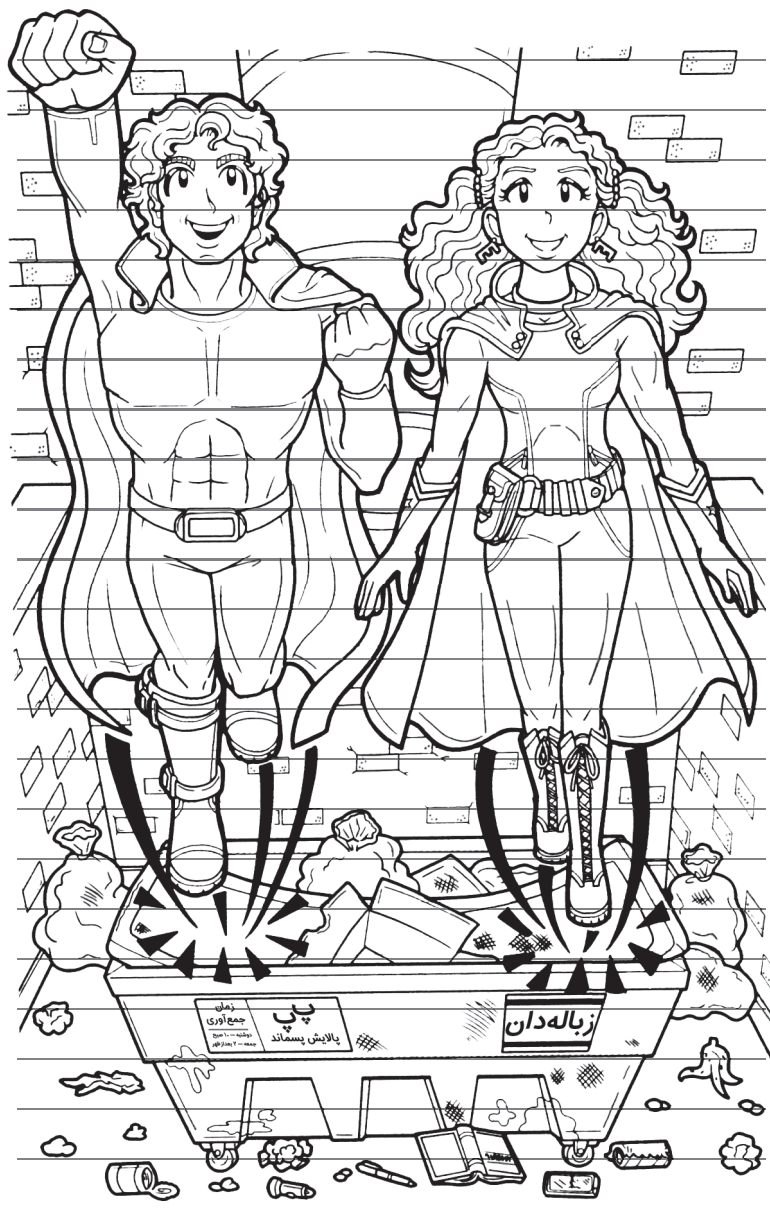
آخرین باری که قهرمان شجاعمان و یاورِ مورداعتمادش را دیدیم، روی کوهی از گوشت گندیده‌ای که معلوم نبود مال کدام جانور است و جوراب‌های ورزشی بدبو و تشک چرک‌مُرد برانکارِ دفتر پرستارِ مدرسه و چندتا چیز وحشتناک دیگر نشسته بودند. **متأسفانه** آن‌ها بین چهار دیوار آجری **گریزناپذیر گیر افتاده بودند** و مأموران پلیس هم داشتند با عجله خودشان را می‌رسانند سر صحنه‌ی جرم.

آیا زوج بیچاره‌مان در برابر این **فاجعه‌ی** ترسناک و چندش‌آور **تسلیم** می‌شوند؟!

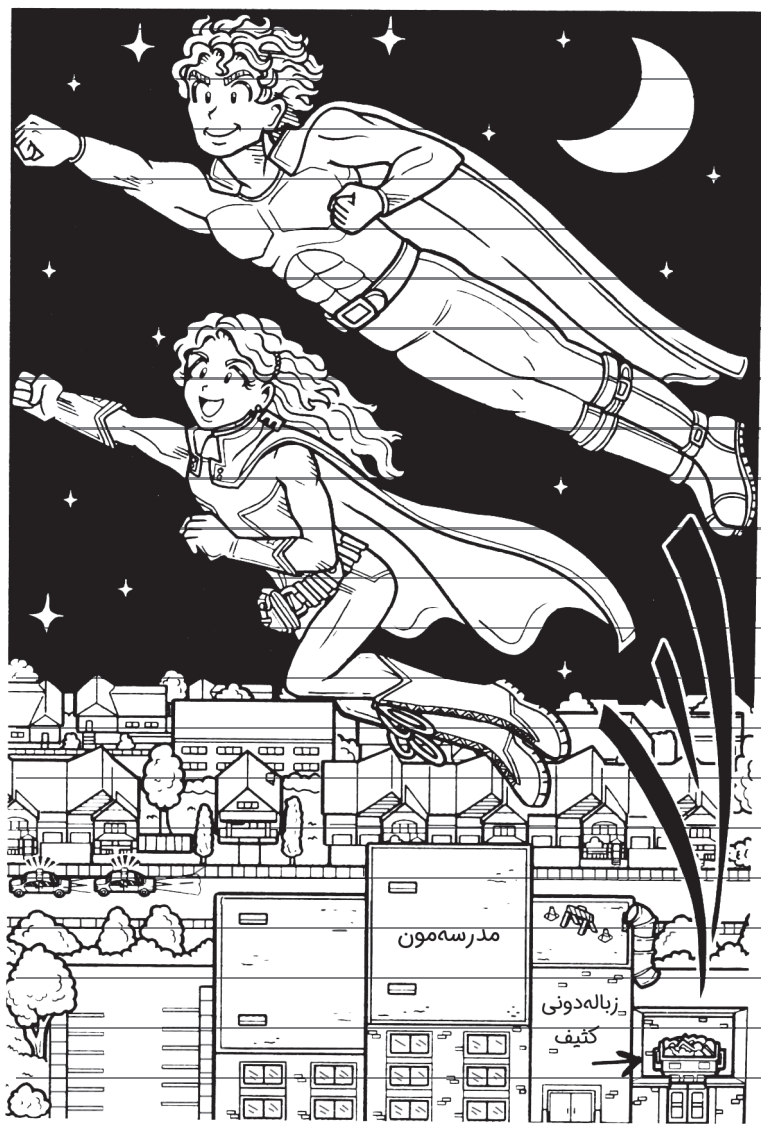
آیا برای فرار از این قلعه‌ی چهارونیم‌متری کثیف، دست از **تلاش** برمی‌دارند؟!

آیا ابرقهرمان‌هایمان می‌توانند از هوش سرشار و خلاقیت بی‌بدیلشان بهره ببرند و با بازیافتِ زباله‌های زباله‌دان، دو باریک‌هی انرژی ضد جاذبه بسازند؟!

به خواندن ادامه دهید تا دریابید آیا این دو استاد حقه‌بازی می‌توانند از این فاجعه‌ی هولناک بگریزند و شجاعانه، همچون دو **موشک** شعله‌ور، به‌سوی آسمان شب پرواز کنند یا نه!...



من و ارین، موقع پرواز...



... به‌سوی رهایی!!

فوق‌العاده بود!!

مگه نه؟!

خب امکانش هست!

نه، نیست!!

ابرقهرمان‌ها یه کاری می‌کنن فکر کنین فرار از شرایط
طاقت‌فرسایی مثل این، آسونه.

اما دوست‌های خوبم، بیاین باهم روراست باشیم. من هیچ
نیروی ماورایی‌ای ندارم!

با این حال، تونستم یه جورِ **خارق‌العاده‌ای** از پسِ دستگیر
کردن سه‌تا سارقِ **نابغه** بربیام که می‌خواستن کامپیوترهای
نو و گرون‌قیمت مدرسه رو بدزدن.

البته خب شاید خیلی هم نابغه نبودن.

فکر کنم **ابله** بهتر توصیفشون کنه. درسته که جمع ضریب
هوشی شون قدیه مدادشمعی قرمز هم نمی‌شد، اما
آدم‌های بدجنس، بی‌رحم و خیلی خطرناکی بودن!

امشب من و ارین باهم متحد شدیم و علیه‌شون اعلام
جنگ کردیم.

انگار نبرد توی بازی کامپیوتری‌م واقعی اما ده برابر
ترسناک‌تر شده بود! گوشی ارین باهام بود و خودش
داشت با کامپیوترش از توی خونه‌شون همراهی‌م می‌کرد
و کمکم می‌کرد توی مدرسه تله بذارم. چند ساعت طول
کشید اما بدجوری حالشون رو گرفتیم و یکی‌یکی ناکارشون
کردیم.

آخر سر نه‌تنها شکستشون دادیم، بلکه اون سه‌تا **عضی** رو
به دام انداختیم و توی مدرسه ولشون کردیم تا مسئولین
بیان رسیدگی کنن.

اون‌ها دیگه **هیچ‌وقت** رنگ آزادی رو نمی‌بینن!!

حرفم رو باور نمی‌کنین؟

این هم **مدرکم!**